

گورنایاب

دوست می دارم بسیار که بر تو مهتاب را
با دل مخملین نشین روی سنگ ساحلی
رخساره تابان شود بر دیده پر گورم
روغها رفته ام یک جواب بگردم
آرزو رودی فرودان، زندگی بجای محسوس
من ز تنهایی نتالم، خویش بود لذات محم
یک دل در دانه دارم زالم، پر مهر و وفا

نالده مرغی در دل گریه در آب را
بر سر انداز بستم جلوه مهتاب را
نور امید بنیچه ای دل بی تاب را
دیده بدم تا بستم بار در جواب را
ساحل آرام خدایم، سرنگ کن کرداب را
هم نفس ما خود شدن، یک روز در آداب را
بیدم دست چه کس، ای گورنایاب را ؟